



## اصل حکمت کشف مبدأ کل و وحدت مطلق است / تفاوت درک تصویری و شهودی

غلامرضا اعوانی با اشاره به مسئله حکمت بیان کرد: اصل حکمت، رسیدن به مبدأ کل و وحدت مطلق و کشف این است که چطور این کثرت عالم و این فرع از آن اصل پدید آمده است.

غلامرضا اعوانی با اشاره به مسئله حکمت بیان کرد: اصل حکمت، رسیدن به مبدأ کل و وحدت مطلق و کشف این است که چطور این کثرت عالم و این فرع از آن اصل پدید آمده است.

به گزارش اینکنا، غلامرضا اعوانی، چهره ماندگار و مدرس برجسته فلسفه، امروز ۱۴ تیرماه، به تدریس فقراتی از فصوص الحکم ابن عربی پرداخت. متن این سخنرانی را که به صورت مجازی و زنده پخش شد، در ادامه می خوانید؛

بحث به ادريس(ع) رسید. او جزو کسانی است که خداوند ایشان را به آسمان برده است، آن هم پیش از اینکه بمیراند و ایشان در آخرالزمان می آید و باید توجه کنیم که با مرگ مواجه نشده است. البته برخی، ادريس را خضر دانسته اند، اما ابن عربی می گوید همان ادريس است که نبی بوده و خداوند او را برای قومش که بت می پرستیدند، به عنوان رسول فرستاده است. اینجا یک مسئله مهم هم عبارت از ارتباط نبوت و رسالت است. رسول خدا(ع) نبی و رسول است و در مورد ادريس(ع) نیز باید بگوییم که ایشان نبی بوده و در قرآن نیز فرمود: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِتَّهَ كَانُ صِدِّيقًا نَبِيًّا \* وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا» که این آیات اشاره به مقام نبوت ادريس دارد که خداوند ایشان را به آسمان چهارم برد. اما در ابتدا رسالت نداشت و خدا در ادامه او را مبعوث به رسالت کرد. چرا باید تابع انبیا(ع) باشیم؟

نکته دیگر این است که اگر کسی بخواهد تابع انبیا(ع) باشد، باید همان راهی را برود که ادريس(ع) رفت و باید ابتدا مرتبه جماد را تحصیل کرد. در قرآن آیه ای داریم که فرمود: «يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا»؛ یعنی کافر می گوید: ای کاش من خاک بودم و این یعنی خاک نیز مقام دارد؛ چون اراده ای جز اراده خدا ندارد و اینجا باید بگوییم: «چشم دل باز کن که جان بینی، آنچه نادیدنی است، آن بینی». بنابراین اگر کسی بخواهد با حکمت ادريس آشنا شود، باید به پایین ترین مرتبه تنزل یابد و این مرتبه را تجربه کند و ادريس نیز چنین سلوکی داشت. ادريس، نبی بود و رسول نبود، اما در ادامه خداوند او را مبعوث کرد و دارای دو نشئه بود؛ یکی نشئه نبوت بود و وقتی لازم شد، برای قوم بعلبک ارسال شود، به عنوان رسول آمد. پس نبوت و رسالت را جمع کرد.

نکته دیگر این است که ادريس باید به اسفل مراتب وجود که عالم ماده و طبیعت است، برسد و نزول کند و بعد به اعلی علیین برسد و رسل این طور هستند. پس اگر ما نیز بخواهیم مانند انبیا باشیم، باید همین راه را برویم. انسان در برابر خداوند طاعی است و باید دست از این طغیان بردارد، برخلاف حیوان که طغیانی ندارد و این انسان است که طاعی است و باید به مقام حیوانیت و شهوت برگردد و یک حیوان مطلق شود تا اینکه صاحب کشف و شهود شود. این یعنی حیوان نیز کشف هایی دارد و وقتی انسان به این مرتبه رسید، یکسری احوالات برای او کشف می شود.

هر دابه ای، اعم از حیوان و جماد، چشم جان دارد و این برای هر دابه ای هست، به غیر از انسان و جن، مگر اینکه به این مقام رسیده باشند. همان طور که برای ادريس(ع) چنین مرتبه ای حاصل شد. کسی که متحقق به مقام حیوانیت شود، دو علامت دارد؛ یکی صاحب کشف مثالی می شود و حقیقت اشیاء را در این عالم می بیند و احوال انسان را پس از مرگ مشاهده می کند و می فهمد چه کسی عذاب می بیند و چه کسی در نعمت است. آنچه را که ما میت می بینیم نیز او زنده می بیند و متوجه می شود که جماد هم حیات دارد و قرآن می گوید: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ خَلِيمًا غَفُورًا». همچنین آنچه را که گنگ می دید، الان می بیند که متکلم است و کلام، باطنی دارد. چنین انسانی، آنچه که ساکن است نیز در حرکت می بیند و در قرآن نیز فرمود: «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَنْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِثْمًا خَيْرٌ يَمَا تَفْعَلُونَ».

علامت دوم چنین فردی نیز این است که گنگ می شود و زبانش بند می آید؛ یعنی درک می کند و نمی تواند بگوید و این حقایق را درک می کند، اما مانند حیوان قادر به بیان آن نیست. طوری که اگر بخواهد بگوید نیز نمی تواند بگوید. کما اینکه حیوان هم همین طور است که می بیند، اما نمی تواند بگوید. اگر این دو شرط باشد؛ یعنی انسان به این مقام متحقق شده است.

ابن عربی می گوید شاگردی داشتیم که این کشف برایش حاصل شده بود، اما تحقق نیافته بود؛ چون دچار گنگی نشده بود و مطالب را می گفت. بنابراین آن حیوانیتی که مورد بحث ما است، در او تحقق نیافته بود؛ چون به یکی از دو شرط رسیده بود. ابن

عربی می گوید من نیز در این مقام بودم و آن را تجربه کردم و یک نکته مهم در اینجا این است که سلوک به امداد الهی است و فیض روح القدس را می طلبد و ابن عربی نیز می گوید خدا من را در این مقام مقیم کرد و من نیز متحقق به احوال مرتبه حیوانیت مطلق شدم، آن هم با هر دو شرط. در این مرحله همه چیز را به کشف و قلب می دیدم که مرادش شهود الهی است و نه دیدن با چشم ستر. سپس می گوید دوست داشتم آنچه مشاهده می کردم را بیان کنم، اما نمی توانستم مانند حیوان که می بیند و نمی تواند بگوید. در این زمان، هیچ فرقی بین من و بین حیوانات زبان بسته نبود. اینها نشان می دهد حیوان هم مقام دارد و حال ببینید بشر امروز چه بلایی ستر طبیعت آورده که این همه حیوان را از بین برده و از این جهت مستحق عذاب است. لزوم سیر به مرتبه نازل و سپس صعود به مراتب عالی

ابن عربی در ادامه می گوید پس از اینکه اعلی علیین به اسفل السافلین آمدم و مقام همه موجودات را کشف کردم و رویه ادريس را در پیش گرفتم، دوباره عروج کردم. رسول نیز باید این طور باشد و احوال همه موجودات باید به وحی برایش ظاهر شود و این برای ولی خدا به کشف و سلوک در اطوار ولایت است. می گوید وقتی انسان به این مرتبه حیوانیت رسید، به مراتب عالی صعود می کند و از ماده طبیعت می گذرد.

بنابراین ابتدا مقامش نازل می شود به اسفل السافلین و بعد به اعلی علیین می رود. وقتی چنین انسانی به عالم عقل رسید، اموری که به عالم اصل مرتبط است، مشاهده می کند. مسئله مبدأ و اصول، بسیار مهم است و اصل حکمت نیز رسیدن به مبدأ کل و وحدت مطلق و کشف این است که چطور این کثرت عالم و این فرع که عالم، فرع است از آن اصل پدید آمده است. پس از مقام اسفل به این مقام می رسد که حقایق را مشاهده می کند و مقام احدیت و ... را می تواند ببیند. همه حکمای الهی نیز در راستای همین اصل حرکت می کردند.

نکته دیگر در باب مقام شهود است که با تصور و تصدیق متفاوت است و معرفت شهودی است و از معرفت انتزاعی و تصویری و تصدیقی عبور می کند. در حقیقت، تصور و تصدیق کمال نیست و اصل با شهود است و انسان می تواند ذات و ظهور صفات حقه در مرتبه علم و ... را مشاهده کند. بنابراین کلمه «بشهد» و «یظهر» بسیار مهم است و اینکه می فرماید: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ يَكُلُّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»، به معنای ظهور است و انسان می تواند این ظهور در عالم را مشاهده کند.

اما ارسطو با اینکه حکیم بوده، اما حکمت را فروکاسته و کلمات را به مرتبه طبیعت آورده است، اما از دیدگاه ابن عربی و حکمای ماقبل سقراط، طبیعت فقط عالم ماده نبوده است، بلکه شامل کل عالم می شود، غیر از خداوند. هر مرتبه ای از عالم، اعم از عالم عقل و ... را شامل می شود و از این رو است که انسان می تواند اموری که اصل است را شهود کند و می تواند ظهورش را نیز ببیند که چطور در مظاهر طبیعت که کل عالم است ظاهر شده است و وقتی به این شهود رسید به علم می رسد و می فهمد که چطور این احکام در مظاهر طبیعت، ساری و جاری شده است. بنابراین، ذوق و شهود بالله اهمیت دارد و ما از عارف بالله سخن می گوئیم که یعنی همه صفاتش الهی است.